پژوهش‌نامه حکمت و فلسفه اسلامی
س۱۲، ش۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۴
صفحات ۲۷ تا ۴۶

Bi-quarterly Journal of Hikmat & Islamic Philosophy
Vol.12, No.24, Spring & Summer 2025

کلام الهی از منظر حکمت متعالیه

حبیب‌اللّه فهیمی[۱]

چکیده

سخن‌گفتن از خداوند به‌عنوان یک حقیقت فراکلامی و سخن‌گفتن از چگونگی سخن او از دیرباز برای اهل خرد پرسشی طاقت‌سوز و تأمل‌برانگیز بوده است؛ باید دید دیدگاه ملاصدرا دراین‌باره چیست؟ در نوشته حاضر دیدگاه متکلمان مسلمان به‌عنوان پیش‌زمینه و بستر بحث به‌صورت مختصر بررسی شده است. به‌دلیل اینکه صدرا در بحث از کلام الهی همواره نیم‌نگاهی به دیدگاه آنان دارد، این کار ضرورت داشت. اهل سنّت (اشاعره) از کلام خداوند، کلام نفسی و متکلمان شیعه توانایی خداوند بر ایجاد سخن را قصد کرده‌اند و هریک با معیارهایی که نزدشان مقبول است، خداوند را متکلم می‌دانند. دیدگاه متکلمان با همه تفاوت‌ها و اختلافی که با یکدیگر دارند، به‌طور مشترک بر محور کلام تشریعی خداوند می‌چرخد و مسئله آنان حل و فصل متکلم‌بودن خداوند بدین‌معناست. صدرا با ردّ دیدگاه متکلمان و با الهام‌پذیری از عارفان مسلمان، تمامی کائنات را عین کلام خداوند می‌داند که به‌صورت ابداعی، تکوینی و تشریعی تحقق یافته است. از دید وی خداوند به‌اعتبار انشای کلمات تامات و فرستادن آیات محکمات و متشابهات، متکلم است. اوج تفکر متکلمان درباره کلام الهی، حضیض‌ترین بخش کلام الهی از نگاه صدراست. همان‌گونه که کلام عینی و وجودی خداوند سراسر قلمرو ماسوای ذات باری را دربرمی‌گیرد و دارای مراحل گوناگون است که به‌حسب سنخ وجود و جایگاه و عرصه‌ای ظهور و حضور، به نام قرآن (عقل بسیط اجمالی)، فرقان (معقولات تفصیلی) و کتاب (تمام موجودات عالم خلق) خوانده می‌شود. کلام تشریعی خداوند نیز به‌مقتضای مراتب وجود انسان کامل و حامل این کلام، تمامی مراحل هستی از قلم ربانی تا لوح محفوظ و لوح محو و اثبات را طی کرده و تنزّل یافته تا به‌صورت کتاب درخور فهم بشر در دسترس آنان قرار گرفته است. درپایان نوشته به تفاوت‌های کتاب و کلام و نیز قرآن و فرقان می‌پردازیم و با استفاده از کلمات صدرا و شارحان آثار وی در حد توان، این تفاوت‌ها را توضیح خواهیم داد.

واژگان کلیدی: کلام، قرآن، فرقان، کتاب، حکمت متعالیه، متکلمان.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۲۰ تاریخ تأیید: ۱۴۰۳/۱۲/۵ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۶/۳۱

۱. دانش‌آموخته دکتری فلسفه اسلامی جامعةالمصطفی العالمیه (مجتمع آموزش عالی حکمت و مطالعات ادیان) (habibollahfahimi100@gmail.com).

مقدمه

آنگاه که خداوند به‌عنوان حقیقتی فراتر از وهم و گمان با موجودات محدود و پابست زمان و مکان سخن می‌گوید، این هم‌سخنی از دید حکمت متعالیه به چه معناست؟ از دید صدرالدین شیرازی، کلام خداوند چه ویژگی دارد و انواع آن کدام است؟ آیا او نیز در تراز متکلمان سخن می‌گوید یا دیدگاه او تازگی دارد و به‌تعبیر بیهقی، سخن او از «لون دیگر» است؟

نوشته پیش رو این پرسش را دنبال می‌کند و می‌کوشد با استناد به سخنان صدرالمتألهین پاسخی مناسب و متناسب برای آن تدارک بیند تا باشد که چه درنظر آید.

۱. پیشینه بحث

سخن‌گفتن خداوند با بشر، در سنّت ادیان ابراهیمی به‌صورت مشخص در قالب گفت‌وگوی خداوند با بندگان برگزیده یعنی پیامبران الهی تحقق می‌یابد که از دید اسلام پیشینه‌ای به درازای عمر بشر در این کره خاکی دارد. بحث از کلام الهی در تاریخ اندیشه اسلامی به‌طور مشخص، یکی از قدیمی‌ترین پرسش‌های بحث‌برانگیز در میان متفکران اسلامی بوده است. برخی محققان گفته‌اند یکی از وجوه نامگذاری علم خاصی به نام «علم کلام»، بحث و بررسی این علم درباره کلام خداوند بوده است (گلپایگانی، ۱۳۷۶، ص۱۷ـ۱۸) و نیز بحث از کیفیت کلام خداوند، یکی از ماجراهای پُردامنه در عالم اسلام بوده که بسیاری از جان‌ها را ستانده و سرها را بر باد داده است. در سالیان اخیر از رهگذر ورود و عرضه برخی اندیشه‌های متجدد، گونه‌ای خاص از کلام الهی (وحی الهی) و چگونگی آن، موضوع نزاع و مناقشه میان برخی روشنفکران دینی و علمای سنّتی مسلمان بوده است؛ ازاین‌رو پرداختن به این بحث از نگاه یکی از اصیل‌ترین متفکران اسلامی شاید بتواند پرتوی بر مسئله بتاباند و برخی از وجوه کمتر شناخته‌شده مسئله را روشن سازد. امید که در هم‌سخنی با صدرای شیرازی بتوانیم با چشم‌اندازی متفاوت و سطح دیگر و لایه عمیق‌تر بحث در حد توان آشنا گردیم.

۲. مفهوم‌شناسی

هرچند شروع بحث با تعریف لغوی شاید کلیشه‌ای، بسیار تکراری و خسته‌کننده به‌نظر آید، ولی در این موضوع چاره‌ای جز این کار نداریم. افزون‌براینکه با تعریف لغوی تصویر و تصور ابتدایی از

بحث به‌دست می‌آید و به‌نحوی تحریر محل نزاع صورت می‌گیرد. این امر برای طرح پرسش از معانی اصطلاحی نزد متکلمان و فلاسفه ضروری است؛ به‌خصوص که صدرا بحث را از برخی جهات به سطح بسیار فراتر از فهم عرف و حتی متکلمان اسلامی می‌برد. برای اینکه بحث صدرا در بستر مناسب خود قرار گیرد، چاره‌ای نداریم جز اینکه گام به گام به‌سوی مقصد پیش برویم؛ ازاین‌رو در نوشته حاضر پس از تعریف کلام از نگاه عرف و لغت و نگاه بسیار اجمالی به دیدگاه یا تعریف متکلمان مسلمان، سراغ صدرا می‌رویم و در حد توان و مقتضای یک مقاله، دیدگاه وی شرح و توضیح داده خواهد شد.

مرحوم دهخدا در لغت‌نامه به‌نقل از کتاب **منتهی‌الأرب** در تعریف کلام این‌گونه آورده است:

> سخن یا سخن بافایده که بنفسه کفایت کند. اسم جنس است و بر قلیل و کثیر واقع شود و در تعریف آن گفته‌اند که: صفتی که جاندار بتواند آنچه را در خاطر دارد، به‌وسیله اصوات مقطعه یا کتابت یا اشاره اعلام دارد (دهخدا، ۱۳۵۱، ج۳۸، ص۵۷).

در کتاب **أقرب‌الموارد** در تعریف کلام این‌گونه آمده است:

> کلام جز معنای قائم بنفس نیست و آن چیزی است که آدمی به‌هنگام امر و نهی‌کردن، خبردادن و استفهام‌کردن آن را در ذهن خود می‌یابد و با عبارت یا اشاره مخاطب را بدان آگاه می‌سازد (الشرتونی، ۱۳۴۷، ج۴، ص۵۸۲).

در این تعریف اگر دقیق شویم، ردّ پای هرچند غبارگرفته و ناپیدا از جدال متکلمان و کلام نفسی اشاعره به‌دید می‌آید. علامه تهانوی در کتاب **کشاف إصطلاحات‌الفنون والعلوم** می‌گوید:

> کلام در اصل دربردارنده یک حرف از حروف مبانی و حروف معانی و بیشتر از یک حرف است و ازاین‌رو گفته شد کلام آن چیزی است که به آن تکلم می‌شود، کم باشد یا زیاد (تهانوی، ۱۹۹۶، ج۲، ص۱۳۷۰).

تهانوی پس از این به‌طور مفصّل به دیدگاه لغویان و اصولیان درباره چگونگی کلام و دست‌کم حروف تشکیل‌دهنده آن اشاره می‌کند که از محل بحث حاضر خارج است. هرچند تعریف تهانوی از کلام، شامل دور است و تعریف کلام به «ما یتکلم به» چیزی نو افاده نمی‌کند، ولی تعریف او ازجهت دیگر که گفته است کلام شامل حروف مبانی یعنی حروف ابجدی آنچه تشکیل سخن معنادار را ممکن می‌سازد نیز می‌گردد و می‌تواند بستر یک تحلیل ذوقی قرار گیرد، بدین‌بیان که مطابق تفسیر عرفا از انسان به‌عنوان کون جامع و نسخه تام الهی و جانشین خداوند در ویژگی و صفات همان‌گونه‌ای که خداوند در آفرینش دو گونه کلام دارد؛ کلام وجودی و کلام دیگر که بیانگر معنا و

هدایت‌گر و راهنمای خلق است (وحی و قرآن). انسان نیز با استعدادی خدادادی، سخن و حروف مبانی آفریده است تا بستر و زمینه برای آفرینش سخن معنادار فراهم گردد و حروف مبانی در انسان گویا به‌منزله کلام وجودی در خداوند است، ولی این تحلیل ذوقی گذشته از اینکه نابهنگام و به‌تعبیر بهتر، زودهنگام است، مبتنی بر ذوق بوده و شاید کسی از حروف مبانی و معانی به چنین برداشتی نرسد. تا اینجا دست‌کم روشن شد که کلام لغوی و عرفی هرچند با کلامی که به خداوند نسبت داده می‌شود، بی‌مناسبت و کاملاً بیگانه نیست، ولی با حفظ همین حالت و بدون تصرف و تأویل نمی‌توان این‌گونه برداشت از کلام و سخن‌گفتن را به خداوند نسبت داد؛ برهمین‌اساس خوب است سراغ کسانی برویم که در عالم اسلامی دراین‌باره نظریه‌پردازی کرده‌اند و اصولاً وظیفه و کار اصلی آنان بررسی چگونگی اوصاف و افعال خداوند و تفسیر، توجیه (مستدل‌سازی) یا تأویل آن بوده است. این گروه کسی نمی‌تواند باشد جز متکلمان مسلمان. پرداختن به دیدگاه آنان ما را یک گام دیگر به مقصد می‌تواند نزدیک سازد. امید است آنان بتوانند از برداشت عرفی یک گام فراتر بروند و بستر بحث دقیق‌تر را فراهم سازند. طرح دیدگاه صدرا پس از اشاره به دیدگاه متکلمان به‌طور طبیعی پای سنجش و مقایسه میان دو دیدگاه را به میان خواهد کشید که از این رهگذر، هم فهم عمیق‌تر از کلام الهی دسترس‌پذیر خواهد شد و هم بلندا و اوج اندیشه صدرا بهتر دیده خواهد شد؛ ازاین‌جهت که صدرا در بسیاری از آثارش درگیر ردّ و نقد دیدگاه متکلمان است، نگاه گذرا و فشرده به دیدگاه آنان زمینه‌ساز و بستر طبیعی برای ورود به دیدگاه صدراست؛ به‌همین‌دلیل تکیه و تأکید می‌گردد که پرداختن به دیدگاه متکلمان نه‌تنها طبیعی، بلکه ضروری و لازم به‌نظر می‌آید.

۳. کلام الهی از نگاه متکلمان مسلمان

در عالم اسلام، متکلمان مسلمان ازجمله کسانی‌اند که بیشترین اهمیت را به این بحث داده‌اند. مطابق نقل آنچه در موسوعه **مصطلحات‌الفلسفة عندالعرب** آمده است، گویا غزالی در تعریف کلام آدمیان این‌گونه می‌گوید:

> **کلام‌الآدمیین، فیقال للعبارة المحصّلة المنظومة الصادرة عن‌الفکر النطقی والحدس العقلی، قبل‌القاء القول علیه، کلام. فمادام المعنی مخفیا مستورا فی حجرالفکر یسمّی نطقا، فإذا صدر عن‌الفکر و دنا عن‌القول یسمی کلاماً**: به عبارتی آماده، سامان‌مند و صادرشده از فکر نطقی و حدس عقلی، پیش از القای سخن، کلام گفته می‌شود؛ یعنی تا آنگاه که معنا و مقصود در

دامن و در پناه فکر پنهان گردیده، نطق است و زمانی که از فکر بیرون آید و به سخن نزدیک گردد، کلام گفته می‌شود (جهامی، ۱۹۹۸، ص۶۸۹؛ به‌نقل از: کتاب المعارف‌العقلیه).

از نگاه غزالی کلام، سخن متصور و معقول است، نه سخن ملفوظ و به‌بیان‌آمده و اظهارشده. مطابق گفته آقای جیرار جهامی در همان منبع، غزالی کلام خدا را صفت ذات وی می‌داند، نه ترکیب عبارت و تألیف حروف؛ استدلال وی نیز این است که کلام تألیف‌یافته از حروف تحت زمان واقع می‌شود، ادا و اظهار آن زمان‌بر است و خداوند منزه از عوارض زمان و سخن‌گفتن با حنجره و زبان می‌باشد؛ ازاین‌رو که کلام صفت ذات است و این‌گونه صفت تحت هیچ شرایط و در هیچ زمان از موصوف و ذات جدا نمی‌شود، پس خداوند همواره متکلم است. صریح عبارت وی بدین‌شرح می‌باشد:

کلام‌الله تعالی صفة ذاته، لاترکیب عبارة و لاتألیف حروف؛ فانّها تقع تحت‌الزمان و تظهر بدفعات المدّة والله تعالی منزّه عن عوارض‌الزمان، والتکلّم بالحنک واللسان، فکلامه صفة ذاته، والصفة لاتفارق الموصوف بوجه من‌الوجوه و لا فی وقت من‌الأوقات: کلام خداوند تبارک و تعالی صفت ذاتش است، نه سخن ترکیب‌یافته از عبارات و تألیف‌یافته از حروف؛ زیرا سخن که این ویژگی‌ها را داشته باشد، محکوم به حکم زمان بوده و باید در بازه زمان خاص اظهار گردد و خداوند از عوارض زمان منزه است؛ ازاین‌رو که کلام خداوند صفت ذات است، صفت با این ویژگی هیچ‌گاه و در هیچ شرایط از موصوفش جدا نمی‌گردد (همان، ص۶۹۰).

از جمع این دو گفته غزالی نتیجه گرفته می‌شود که کلام درخصوص انسان‌ها صورت معقول و متصور سخن ملفوظ یا سخن ذهنی است که گوینده آن را اراده کرده و می‌خواهد با آن منویات و خواست‌های درونی‌اش را به مخاطب منتقل سازد که تعبیر متعارف آن نزد اشاعره همان کلام نفسی است. وی همچنین در این پاره‌سخن‌ها برخی ویژگی‌های سخن بشری را از کلام خداوند نفی کرد، ولی به‌طور اثباتی درباره کلام خداوند چیزی نگفت؛ درنتیجه تا این زمان، درباره کلام خداوند از نگاه غزالی چیزی نمی‌دانیم. وی در کتاب **الإقتصاد فی‌الإعتقاد** پس از ردّ دیدگاه کسانی که معتقدند هرصفتی که به خلق بتوان نسبت داد، نسبت دادنش به خداوند نیز رواست، این دیدگاه را خطا و گمراهی آشکار می‌داند و پس از طرح احتمالات گوناگون درباره کلام خداوند، به‌صراحت می‌گوید:

نقول‌الإنسان یسمی متکلما بإعتبارین أحدهما بالصوت والحرف والآخر

بکلام‌النفس الذی لیس بصوت و حرف و ذلک کمال و هو فی حق‌الله تعالی غیرمحال و لا هو دالّ علی‌الحدوث و نحن لانثبت فی حق‌الله تعالی إلاّ کلام‌النفس: می‌گوییم انسان به دو اعتبار سخنگو و متکلم نامیده می‌شود؛ یکی به‌اعتبار اظهار ما فی‌الضمیر به‌وسیله صوت و حرف و دیگری به‌اعتبار کلام نفسی که نه صوت است و نه حرف. متکلم‌بودن به‌گونه‌ای کلام نفسی کمال است و این امر درباره خداوند متعال روا و ممکن می‌باشد و کلام نفسی هیچ‌گونه دلالت بر حدوث نمی‌کند [تا ذات خداوند محل حوادث گردد] و ما درباره خداوند جز کلام نفسی، دیگر انواع کلام را نمی‌پذیریم (غزالی، ۱۹۶۹، ص۱۴۱).

فخر رازی همین دیدگاه غزالی یعنی اثبات کلام نفسی برای خداوند را در کتاب‌هایش با بیان روشن‌تر ارائه داده است. صریح عبارت وی بدین‌شرح می‌باشد:

إتفق‌المسلمون علی إطلاق لفظ المتلکم علی‌الله تعالی لکنهم إختلفوا فی معناه، فزعمت المعتزلة ان معناه کونه تعالی موجدالأصوات دالّة علی معان مخصوصة فی أجسام مخصوصة. واعلم أنّا لاننازعهم فی‌المعنی لأنّا نعتقد أنّ جمیع‌الحوادث واقعة بقدرةالله تعالی و نسلّم أن خلق‌الأصوات فی‌الأجسام الجمادیة والحیوانیة جائز و إذا ثبت ذلک فقد ساعدناهم علی‌المعنی و بقی هنا النزاع فی أنّ إسم المتکلم هل وضع فی‌اللغة لهذا المعنی أم لا و هذا بحث لغوی لاحظ للعقل فیه البتة والمتکلمون من‌الفریقین قد طولوا فیه و لافایدة فیه، أما أصحابنا فقد إتفقوا علی أنه تعالی لیس بمتکلم بالکلام الذی هوالحروف والأصوات بل زعموا أنه متکلم بکلام‌النفس: مسلمانان اتفاق دارند بر اینکه می‌توان لفظ متکلم را بر خداوند اطلاق کرد، ولی آنان در معنای مراد از این اصطلاح هم‌صدا و هم‌نظر نیستند. معتزله معتقدند متکلم‌بودن خداوند بدین‌معناست که خداوند اصوات ویژه‌ای را برای دلالت بر معانی مخصوص می‌آفریند. ما با آنان دراین‌باره نزاع نداریم؛ چون معتقدیم هر حادثه و رویداد به قدرت خداوندی رخ می‌دهد و می‌پذیریم که خلق اصوات در اجسام بی‌جان و جاندار رواست؛ ازاین‌رو درخصوص این قضیه ما پیشتیبان آنها هستیم، لیک یک نکته اختلافی میان ما و آنان همچنان حل‌نشده باقی می‌ماند و آن اینکه اهل زبان آنگاه که به کسی متکلم می‌گویند، همین معنا را اراده کرده؟ آیا اهل زبان لفظ متکلم را به همین اعتبار برای آنان وضع کرده است یا قضیه طور دیگر بوده است. پیگیری بحث ازاین‌جهت کار زبان‌دانان است و عقل را در این عرصه مجال ورود نیست. متکلمان از هردو طایفه (معتزله و اشاعره)

دراین‌خصوص بدون فایده و ضرورت بحث را تفصیل داده‌اند، ولی اصحاب ما اتفاق دارند بر اینکه خداوند تبارک و تعالی متکلم به معنایی که شامل اصوات و حروف گردد، نیست، بلکه آنان را باور بر این است که خداوند متکلم به کلام نفسی است (فخر رازی، [بی‌تا]، ص۴۰۳).

وی در اثر کلامی دیگرش باعنوان **البراهین در علم کلام**، با کوشش تمام و استدلال‌های گوناگون ازقبیل اینکه «کلام نفسی نزد همه یکسان است»، «کلام لفظی می‌تواند وابسته به زبان هر متکلم شود»، «کلام لفظی تابع وضع است» و «کلام نفسی فراتر از وضع تابع ساختار طبیعی ذهن آدمیان است»، می‌کوشد تفاوت این دو گونه کلام را آشکار سازد. وی همچنین جد و جهد دارد تا با استدلال‌های گوناگون همه شبهات وارده بر دیدگاه اشاعره درباره کلام نفسی را پاسخ گوید که به‌نظر می‌رسد استدلال ایشان در تفاوت‌گذاری میان حکم ذهنی (کلام نفسی) و علم و اعتقاد بیشتر به زبان‌بازی بیهوده و لفاظی‌های خالی از معنای محصل منجر می‌شود (همو، ۱۳۴۱، ج۱، ص۱۴۹ـ۱۵۰).

غزالی و فخر رازی که در بحث از کلام خداوند و متکلم‌بودن ذات باری‌تعالی کانون بحث آنان را «کلام نفسی» اشاعره تشکیل می‌دهد، سخن اصلی را سخن دل و سخن معقول می‌دانند و گفتار اظهارشده را نشانه و دلیل بر سخن به‌شمار می‌آورند. این نوع نگاه به سخن و کلام هرچند می‌شود برای آن توجیه آورد و چنین گفت که سخن درحقیقت ظهور اندیشه است و چون لفظ و معنا طوری هم‌آغوش‌اند که به‌تعبیر ابن‌سینا آنگاه که ما با خود تفکّر می‌کنیم، به‌نحوی آهسته و نجواگونه به سخن‌گفتن با خویشتن مشغولیم، ازاین‌رو طلوع اندیشه در افق ذهن انسان یعنی سخن‌گفتن و مکالمه با خویشتن، ولی این توجیه هرچند در مقام خود و در جایی که نسبت زبان و اندیشه موضوع بحث باشد، شایسته و قابل تأمل است، اما در مقامی که حرف از سخن‌گفتن خداست که ناگزیر حامل پیام هدایت‌گر برای مردمان می‌باشد، این‌گونه تفسیر نمی‌تواند قناعت‌بخش بوده و بسیار دور از فهم متعارف است، درحالی‌که سخن خداوند از ساحت‌هایی برخوردار می‌باشد که برخی از لایه‌های آن حتماً باید فراخور حال عموم مردمان باشد و برای همه‌کس با هر سطحی از دانش و دانایی بتواند پیامی داشته باشد؛ اگرچه لایه‌های عمیق و درونی‌تر آن مخصوص برگزیدگان و خواص است. اگر کسی یا گروه و صنفی بخواهد این ویژگی را از کلام خداوند بزداید، خواسته یا نا خواسته کلام خداوند را از هدایت‌گری تهی کرده، آن را به زبان علم و فلسفه و زبان دیگر نحله‌های فکر بشری تبدیل کرده است؛ زیرا هرگونه هدایت مسبوق به

فهم است و اگر کلام الهی به‌گونه‌ای باشد که فهم آن مخصوص گروه خاص باشد، درنتیجه برای دیگران و افراد غیر از آن گروه هدایت‌گر نخواهد بود و این امر نقض غرض است و با غایت بعثت و کار پیامبری منافات دارد. افزون‌برآن بازگشت کلام به علم و اراده که ازسوی مخالفان بر دیدگاه اشاعره وارد شده، اشکال جدی و جاندار است و تاکنون این گروه نتوانسته است پاسخ محکمه‌پسندی بدهد و آنان نتوانسته‌اند پاسخ محصّل به این اشکال بدهند.

از متکلمان شیعه، شیخ طوسی پس از بحث نسبتاً مفصّل درباره حقیقت کلام عادی و عرفی و اینکه کلام باید ترکیب‌یافته از دوحرف و بیشتر باشد و نقض و ابرام برخی تعاریف ارائه‌شده از کلام متعارف، تمامی همت و توانش را برای بطلان دیدگاه اشاعره می‌گذارد و سرانجام پس از بحث مستوفا درباره حقیقت کلام عرفی و متکلم عادی، اثبات متکلم‌بودن خداوند را به شرع وامی‌گذارد و دست عقل را دراین‌باره کوتاه می‌داند. از سخنان او این‌گونه برداشت می‌شود که گویا ایشان خداوند را به‌اعتبار توانایی بر خلق و تولید کلام، متکلم می‌داند:

> **فإذا ثبت معنی‌الکلام والمتکلم فالطریق الذی به یعلم أنّه متکلّم، السمع. لانّ العقل خال منه و غیر دالّ علی کونه متکلّما و قد أجمع المسلمون علی أنّه تعالی متکلّم و علمنا من دینه أنّه تعالی متکلّم. والعقل یعلم به أنّه قادر علی‌الکلام؛ من حیث علمنا أنّه قادر علی‌الأجناس کلّها**: آنگاه که معنای کلام و متکلم ثابت شد، راه دانستن اینکه خداوند هم متکلم است، خود دین است؛ به‌دلیل اینکه عقل را دراین‌باره حکم نیست و هیچ‌گونه دلالتی بر متکلم‌بودن خداوند ندارد. ازطرف‌دیگر تمامی مسلمانان اتفاق دارند بر اینکه خداوند تبارک و تعالی توانا بر سخن است؛ ازآن‌جهت که می‌دانیم خداوند بر آفرینش تمامی پدیده‌های ممکن تواناست (طوسی، ۱۳۹۴، ج۲، ص۱۹۲).

خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب **تجریدالإعتقاد** برای اثبات متکلم‌بودن خداوند، سبک و سیاق دیگری استدلال کرده، عمومیت قدرت خداوند را دلیل بر متکلم‌بودن ذات باری‌تعالی دانسته است:

> **و عمومیة قدرته تعالی تدلّ علی ثبوت‌الکلام والنفسانی غیرمعقول**: عمومیت قدرت خداوند بر ثبوت متکلم بودنش دلالت می‌کند و کلام نفسانی (دیدگاه اشاعره) غیرمعقول است (همو، ۱۴۳۵، ص۴۰۳).

محقق لاهیجی نیز به راه خواجه رفته، خداوند را به‌اعتبار توانایی بر ایجاد کلام، متکلم دانسته است:

> و دیگر تکلّم است و آن راجع شود به قدرت بر ایجاد کلام و کلام نیست، مگر الفاظ مسموعه مقروء و آن لامحاله حادث است، اگرچه قدرت بر ایجاد او قدیم است و عین ذات (لاهیجی، ۱۳۸۳، ص۲۷۵ـ۲۷۶).

دیدگاه متکلمان شیعی و معتزلی دراین‌باره بسیار به یکدیگر نزدیک است. گویا هدف اصلی متکلمان شیعه و سنّی از این بحث، اثبات متکلم‌بودن خداوند بوده، نه تبیین حقیقت کلام الهی. اگر از این منظر نگاه شود، دیدگاه اشاعره درباره کلام خداوند و ارائه نظریه «کلام نفسی» هرچند غیرمقبول باشد، می‌تواند به‌گونه‌ای کوشش ناتمام و نوعی نظریه‌پردازی و تبیین عقلی و جدی‌گرفتن حقیقت کلام الهی به‌شمار آید. تا این مقدار که به دیدگاه دو متکلم معروف سنّی و سه دانشمند و متکلم شیعی به‌اجمال اشاره شد، شاید خروج غیرلازم از موضوع بحث بوده باشد و به‌لحاظ روش تحقیق، کار را با نقصان روبه‌رو سازد، ولی از حق نباید گذشت که رفعت کلام صدرا و تعالی دیدگاه او درباره کلام الهی به‌درستی و به‌شایستگی دریافت نخواهد شد، مگر اینکه پیش‌زمینه بحث و زورآزمایی‌های متکلمان دراین‌باره به‌مقدار لازم مد نظر باشد و جهد بی‌توفیق متکلمان ازنظر دور نماند.

۴. کلام الهی از دیدگاه صدرا

سخن‌گفتن از دیدگاه صدرا درباره موضوع خاص به‌دلیل زیر و بم مطالب او مشکل است و این‌گونه به‌نظر می‌رسد که پرونده مسائل فلسفی از نگاه صدرا همیشه مفتوح و راه بازنگری و تجدید نظر همواره باز است. این خاصیت اگر به معیار فلسفی‌سنجیده شود، نشان اصالت کار وی می‌باشد؛ همان‌گونه که همپرسی‌های (دیالوگ) افلاطون در کارهای اولیه که قهرمان گفت‌وگو سقراط است، نشان در راه‌بودن فلسفه است، نه به منزل رسیدن و آسوده‌خفتن؛ ازاین‌رو همپرسی‌های سقراطی تنها کاری که می‌کند، با طرح پرسش و به میان‌آوردن مسئله‌ای انسان را از زودباوری و بدیهی‌انگاری بسیاری از امور به‌ظاهر ساده بیرون می‌آورد و با مشکل رویارو می‌سازد و جوانه‌های طلب دانش حقیقی و معرفت اصیل را در جان انسان شکوفا ساخته، وی را به‌دنبال یافتن پاسخ می‌کشاند. اگر به تعریف اولیه فلسفه وفادار بمانیم، فلسفه دوستداری دانش است و جان طالب حقیقت و دانایی همواره بیقرار و حیرت‌زده تازگی‌های این عالم می‌باشد، می‌خواهد با سرپنجه عقل این ودیعه‌گران بهای الهی، به‌اندازه توان بشر، معمای هستی را برای خویش حل

کند، از اسرار وجود آگاه گردد و چون هستی هر دم به نقش تازه در این سراپرده تجلی می‌کند، جست‌وجو و بی‌قراری آدمی را نیز پایانی نیست.

مشکل دیگر در ارائه منجسم و سازگار دیدگاه صدرا درباره موضوع خاص، وضعیت ویژه فلسفه خود اوست؛ بدین‌معنا که در نظام فلسفی صدرا، مجموع اصول و مبانی با فروعات و مسائل به‌طور فراگیر چنان در هم تنیده است که اگر بگوییم در این نظام فلسفی همه‌چیز به همه‌چیز مربوط است، شاید گزافه و مبالغه نباشد. به‌لحاظ خاصیت ژله‌وار بودن، نظام فلسفی صدرا به‌گونه‌ای است که اگر کسی به یک جای خاصش دست بزند، تمامی این پیکر به جنبش درمی‌آید و به‌همین‌دلیل برای ارائه نظر صدرا درباره یک موضوع ویژه لازم می‌آید موضوعات بسیاری بررسی گردد و این کار مستلزم اشراف، احاطه علمی و آشنایی تام با جغرافیای مفاهیم فلسفی صدراست که برای کمتر کسی این‌گونه احاطه و اشراف دست می‌دهد تا بتواند با درنظر داشت مبانی و اصول ویژه صدرا و با رویکرد «تحلیل سیستمی» تمامی مسائل فلسفی را از دل این مبانی و اصول بیرون بکشد، بی‌آنکه به پریشان‌گویی دچار گردد. این کار از هرکس ساخته نیست یا دست‌کم خود متواضعانه اعتراف دارم که این‌گونه نیستم و خویشتن را در این حد و اندازه نمی‌دانم، ولی این مقدار می‌دانم که تا کار به این روش انجام نشود و فلسفه صدرا با مبانی ایشان بر پایه تمامی آثار او تحلیل سیستمی نشود، سخن‌گفتن از دیدگاه صدرا درباره موضوع خاص، یک ادعای خام و اولیه بوده و بیشتر به دید و مشاهدات و برداشت نویسنده ازمنظر خاص شباهت دارد تا دیدگاه صدرا. کوتاه سخن اینکه نوشته حاضر را نیز خوب است به‌عنوان یک سیر بی‌سلوک و کوشش ناتمام در راه فهم «کلام الهی از نگاه صدرا» تلقی کنیم، نه دیدگاه نهایی صدرا درباره کلام الهی.

ترتیب تألیف آثار صدرا دقیقاً روشن نیست تا بر پایه آن تکامل و تحول فکر ایشان بر آن اساس دنبال گردد، ولی این مقدار مسلّم است که از میان آثار وی، **شرح هدایه اثیری** خواه به‌لحاظ پای‌بندی شارح به متن اصلی کتاب یا بر اساس اعتقاد خودش، دیدگاه وی تاکنون از فلسفه متعارف فاصله نگرفته است؛ ازاین‌رو این اثر می‌تواند پلی باشد تا اندک اندک و به‌آهستگی از دیدگاه متکلمانه درباره کلام الهی عبور کنیم و از دیدگاه متعارف و رایج در میان متکلمان به یک‌باره فاصله نگیریم که مبادا هوای ناشناخته و فضای خاص حاکم بر فلسفه صدرا ما را به سرگشتگی دچار کند.

مطابق سخن احمدبن‌محمد حسینی اردکانی در کتاب **مرآت‌الأکوان** که گزارش و تحریر

شرح هدایه صدراست، این فیلسوف تاکنون درباره کلام الهی متکلمانه می‌اندیشد:

> جمیع شرایع متّفق‌اند در اینکه حق سبحانه و تعالی متکلّم است؛ زیرا هیچ شریعتی نیست، مگر آنکه در آن مذکور است که: «**أنّه تعالی أمر بکذا و نهی عن کذا**» و همه اینها از اقسام کلام است و متکلّم آن است که احداث کلام در جسمی از اجسام نماید، مانند هوا و غیر آن؛ چون ما که تکلّم می‌کنیم، احداث کلام در اجسامی می‌نماییم که ما را بر تحریک آن اجسام قدرت می‌باشد؛ پس متکلّم آن است که تکلّم بر او برپاست، نه آنکه کلام قائم به اوست و تکلّم به‌معنای آنچه کلام به او حاصل می‌شود؛ در ما ملکه‌ای است قائم به ذوات ما که به‌واسطه آن ما را تمکّن بوده باشد که مخزونات علمیه خود را به دیگری برسانیم و در واجب تعالی ذات اوست، ازآن‌حیث که خلق اصوات و حروف می‌نماید در هر موضعی که بوده باشد، برای افاده آنچه در قضاء سابق اوست بر هرکه می‌خواهد از بندگان خودش و اگر برای آنچه متکلّمین ثابت می‌گردانند از کلام نفسی معنای محصّلی باشد، راجع می‌شود به خطرات اوهام یا تخیّل آنچه کلام از آن موجود می‌گردد و شکّی در آن نیست که باری‌تعالی از آنها و از سایر آنچه عوام به او می‌بندند، مبرّاست (حسینی اردکانی، ۱۳۷۵، ص۶۵۵ـ۶۵۶).

غرض از نقل قول این سخن نستباً طولانی این است که نشان داده شود صدرا هرچند با نقد دیدگاه اشاعره آنان را در ردیف عوام‌الناس جای می‌دهد و دیدگاه آنان را به‌لحاظ آثار و لوازم فلسفی، عامیانه یا بدون معنای محصّل و بی‌معنا تلقی می‌کند، ولی تاکنون تعریف وی نیز از کلام الهی و متکلم‌بودن خداوند با دیدگاه معتزله و متکلمان شیعی فاصله معناداری ندارد. صدرا در برخی دیگر از آثارش دقیقاً همین معنا را بیان کرده است:

> **قد أطبقت الشرائع کلها علی أنه تعالی متکلم. إذ ما من شریعة إلاّ و فیها أنه تعالی أمر بکذا و نهی عن کذا و أخبر بکذا و کل ذلک من أقسام‌الکلام والمتکلم عبارة عن محدث‌الکلام فی جسم من‌الأجسام کالهواء و غیرها فإنا إذا تکلمنا أحدثنا الکلام فی بعض‌الأجسام التی لنا قدرة علی تحریکها، فالمتکلم ما قام به‌التکلم، لا ما قام به‌الکلام، کما توهم والتکلم . بمعنی ما به یحصل‌الکلام فینا ـ ملکة قائمة بذواتنا، بها نتمکن من إفادة مخزوناتنا العلمیة علی غیرنا و فی‌الواجب تعالی عین ذاته، من حیث یخلق‌الأصوات والحروف فی أی موضع کان من‌الأجسام لإفادة ما فی قضائه‌السابق علی من یشاء من عباده و ما أثبته المتکلمون من‌الکلام النفسی، فإن کان له معنی محصل، فیرجع إلی خطرات الأوهام**

أو تخیل ما یوجد من‌الکلام و لاشک فی براءته تعالی عنه و عن سائر ما یختلفه العوام (صدرالمتألهین، ۱۳۸۰، ص۲۴۴ـ۲۴۵).

این متن که از کتاب **مبدأ و معاد** نقل شد، دقیقاً همان چیزی است که حسینی اردکانی در تحریر **شرح هدایه** گزارش کرده است؛ ازاین‌رو نیاز به ترجمه ندارد. نقل آن دراینجا فقط به‌غرض بود تا تصریح شود به اینکه کتاب **مبدأ و معاد** نیز چه‌بسا در زمره آثاری باشد که تاکنون ملاصدرا بیش و کم مشائی می‌اندیشد و از تحول حال و تطور اندیشه وی چندان چیزی در سخنان وی بازتاب نیافته است یا دست‌کم دراین‌باره یعنی درباره کلام الهی سخن او در این اثر نیز مانند کتاب مذکور فاصله معناداری با متکلمان ندارد.

صدرا در کتاب **شواهدالرّبوبیة** دیدگاه ویژه و متمایز خویش درباره کلام الهی را به‌طور اجمال و بسیار فشرده بیان کرده است. از دید صدرا کلام الهی نه آن است که معتزله می‌گوید و نه چیزی است که اشاعره بدان معتقد است، بلکه کلام الهی انشا، ایجاد و خلق کلمات تامّات و انزال آیات محکم و متشابه در جامه الفاظ و عبارات بوده و کلام الهی قرآن و فرقان است و این دو به‌طور کلی غیر از کتاب است؛ زیرا کتاب از عالم خلق و قرآن، و فرقان از عالم امر است. کتاب را همه می‌توانند درک کنند و کلام فقط پاکان می‌توانند به حقایق آن دست یابند:

أنّ‌الإعتقاد فی‌الکلام لیس کما قال [قالته] الأشاعرة من أنه المعانی القائمة بذاته تعالی و سموها الکلام النفسی والا لکان علما لا کلاماً و لامجرد خلق‌الأصوات والحروف الدالة علی‌المعانی والا لکان کل کلام، کلام‌الله تعالی و لایکفی التقیید بکونه علی قصد الإعلام للغیر من قبل‌الله أو علی قصد الإلقاء من عنده إذ الکل من عنده ولو أرید بلاواسطة فهو غیرممکن والا لم یکن أصواتاً و حروفاً بل هو عبارة عن إنشاء کلمات تامات و إنزال «آیات محکمات وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ» فی کسوة الألفاظ والعبارات والکلام قرآن و فرقان بإعتبارین و هما جمیعاً غیرالکتاب لأنه من عالم‌الخلق «وَ ما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کتابٍ وَ لاتَخُطُّهُ بِیمِینِک إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ» و هما من عالم الأمر بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیناتٌ فِی صُدُورِالَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ والکتاب یدرکه کل أحد والکلام «لایَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» من أدناس عالم البشریة: اعتقاد درباره کلام الهی آن‌گونه که اشاعره می‌گوید، پذیرفتنی نیست؛ بدین‌معنا که معانی قائم بذات، خداوند باشد؛ امری که آن را کلام نفسی نامیده‌اند که اگر چنین باشد، این معانی قائم بذات، علم خواهد بود. همچنین تنها ایجاد اصوات و حروف دالّ

بر معانی هم‌کلام خداوندی نمی‌تواند باشد؛ چون دراین‌صورت هر کلام باید کلام خداوند باشد. افزودن قیودی مانند قصد اعلام به غیر از جانب خداوند، یا قصد القا از نزد پردگار کافی نیست؛ چراکه همه امور از نزد خداوند است و این قید نمی‌تواند تمایزبخش کلام از دیگر امور باشد و اگر القای بدون واسطه اراده گردد، ممکن نیست، دیگر اصوات و حروف در کار نخواهد بود، بلکه کلام خداوند انشای کلمات تامّات خداوند و انزال و فروفرستادن آیات محکم و متشابه در جامه الفاظ و عبارات است و کلام خداوند قرآن و فرقان بوده، به دو اعتبار و آن دو به‌طور کلی غیر از کتاب است؛ به‌دلیل اینکه کتاب از عالم خلق و آن دو از عالم امر است. کتاب را همه می‌توانند درک کند، ولی کلام خداوند را حقیقتاً دریافت نمی‌تواند، مگر پاکان و پاک‌شدگان از نقایص و عیوب بشری (همو، ۱۳۸۰، ص۱۷۸).

صدرا در این سخنان ضمن ردّ و طرد دیدگاه متکلمان درباره کلام خداوند، ما را با چند امر رویارو ساخت که لازم است بدان پرداخته شود تا از این رهگذر مسئله تحقیق نیز شاید پاسخ گفته شود: نخست، حقیقت کلام الهی چیست؟ دوم، فرق میان قرآن، فرقان و کتاب چیست؟ سوم، کلام الهی از دیدگاه صدرا چند گونه است؟

هرچند صدرا در ضمن این عبارات، بیشتر این پرسش‌ها را به‌طور بسیار فشرده پاسخ گفته است، ولی به این مقدار قناعت نمی‌توانیم. این ایجازگویی برای کسانی که از دیدگاه صدرا در این باب اطلاعات تفصیلی دارند، شاید بتواند تداعی‌گر کامل مطالب باشد، ولی برای نوآموزان و کسانی که برای نخستین‌بار با این‌گونه تفسیر از کلام خداوند مواجه می‌شوند، به‌طور شایسته و آن‌گونه که باید، روشنگر نیست؛ براین‌اساس ناگزیر تفصیل این مطالب را در دیگر آثار صدرا می‌جوییم تا باشد که دیگر آثار آن بزرگوار بتواند به پرسش‌های پیش‌گفته پاسخ تفصیلی دهد.

صدرا در برخی آثارش به نقل از عرفا چشم‌اندازی از کلام الهی ارائه می‌دهد که به‌طور کلی با تعاریف متکلمان تفاوت دارد. وی از این منظر تمامی موجودات را کلام الهی می‌داند که بدون حرف و گفت و صوت، با صد زبان از کمال آفریدگارش سخن می‌گویند:

قال بعض‌العارفین أول کلام شق إسماع الممکنات کلمه «کن» و هی کلمة وجودیة فما ظهرالعالم الاّ بالکلام بل العالم کله أقسام الکلام بحسب مقاماته و منازله: گروهی از عارفان گفته‌اند نخستین سخنی که به گوش ممکنات برخورد کرد، کلمه وجودی «کن» بود؛ ازاین‌رو عالم پدیدار نشد، مگر از برکت کلام و سخن خداوند، فراتر از این اصلاً همه عالم گونه‌ای از کلام

خداونـد اسـت، به‌حسـب مقامـات و مراتـب و منـازلی کـه دارد (همـو، ۱۹۸۱، ص۷ـ۸).

وی در اثر دیگری پس از اشاره کوتاه به دیدگاه متکلمان از اشاعره و معتزلـه، همـین عبـارت را در بیان حقیقت کلام الهی بدون یادآوری و نام‌بردن از عارفان نقل می‌کند:

إعلم أنالتكلم مصدر صفة نفسية مؤثرة معناه إنشاءالكلام لأنه مشتق منالكلم و هوالجرح و فائدته الإعلام والإظهار فمن قال إنالكلام صفة المتكلم أراد بهالمتكلمية و من قال إنه قائم بالمتكلم أراد به قيامالفعل بالفاعل لاقيام الصفة بالموصوف والمقبول بالقابل و من قال إنالمتكلم من أوجدالكلام أراد منالكلام ما يقوم بنفسالمتكلم و هو الهواءالخارج من جوفه من حيث هو متكلم لا ما هو مباين له مباينة الكتاب للكاتب والبناء للبناء والا فيكون كتابة و تصويراً لا كلاما و تقريراً. فأول كلام شق أسماع الممكنات كلمة كن فما ظهر العالم إلا عنالكلام بلالعالم عينالكلام: بدان که تکلم مصدر و سبب ایجاد صفت نفسانی اثرگذاری است که معنای آن انشای کلام است؛ به‌دلیل اینکه کلام مشتق از کلـم بـه‌معنای جراحت است. فایده کـلام اعـلام و اظهـار اسـت؛ ازایـن‌رو هرکـه گفتـه کـلام صفت متکلم است، اراده کرده از این معنا متکلمیت و متکلم‌بـودن را و کسـی که گفته کلام قائم با متکلم است، اراده کرده قیام از نوع قیام فعـل بـه فاعـل را، نه قیام صفت به موصوف و مقبول به قابـل را و آنـانی کـه گفته‌انـد مـتکلم کسی است که ایجاد کلام بکند، اراده کرده از کلام آن چیزی را که وابسته به نفس متکلم است و آن چیز عبارت است از هوایی که در مقـام تکلـم، از درون متکلم خارج می‌شود، نه چیزی که مباین و جـدا از سـخنگو و مـتکلم اسـت، به‌گونه‌ای جدایی کتاب از کاتب و بنا از سازنده آن، کـه اگـر این‌گونـه مباینـت داشته باشد، دیگر کلام و تقریر نخواهد بود، بلکه کتابت و تصـویر مـی‌گـردد؛ درنتیجه نخستین کلامـی کـه بـه گـوش کائنـات و ممکنـات برخـورده، کلمـه «کن» می‌باشد؛ ازاین‌رو عالم پدید نیامده جز از کـلام، بلکـه عـالم و ممکنـات عین کلام الهی است (همو، ۱۳۶۳، ص۱۸).

در این عبارات از کتاب **مفاتیح‌الغیب** به‌نظر می‌رسد صدرا دست‌کم به دو نکته اشاره کرده است:

نخست، اینکه در این اثر برخلاف آنچه پیش از این از **أسفار** نقل شد، وی یادی از عارفـان نکـرده است و شاید بتوان گفت درآنجا گویا ایشان هنوز این دیدگاه را به‌طور قاطعانه نپذیرفته بوده؛ بنابراین بـا یادکرد عارفان خواسته است مسئولیت این دیدگاه را به صاحبان اصلی‌شان نسبت دهـد، ولـی دراینجـا که از عارفان یاد نکرده، به‌دلیل اینکه این دیدگاه را گردن نهاده، پس بـدون نـام‌بـردن از عارفـان نقـل

کرده تا مسئولیت آن را در برابر متکلمان و فقیهان نیز خودش به‌عهده گیرد.

دوم، گذشته از برداشت ذوقی و نکته مذکور، صدرا در این پاره‌عبارات با تحلیل زبان‌شناختی کلام، گویا می‌خواهد به برداشت هستی‌شناختی از کلام برسد؛ یعنی همان‌گونه که کلام از کلم به‌معنای جراحت است و جراحت اثر و پدیده‌ای است که بر اثر عاملی پدید می‌آید و کاملاً امر آفاقی و وجودی می‌باشد، گویا کلام هم امر وجودی و آفاقی است که به‌عنوان یک امر هستی‌شناختی از عینیت بر خوردار است، نه اینکه تنها القای معنا باشد، بلکه از دید وی القای معنا امر ثانوی و فایده‌ای مرتب بر کلام می‌باشد، نه خود کلام و ازاینجاست که به مقصود اصلی‌اش پل می‌زند و می‌گوید اصولاً تمامی پدیده‌های این عالم و تمامی موجودات ماسوای خدا همه کلام الهی بوده که دارای مراتب و درجات گوناگون است.

صدرا در نگاهی کلی به تمامی موجودات عالم آنها را به سه قسم «کلام اعلی»، «کلام اوسط» و «کلام ادنی» تقسیم می‌کند و پس از آن، انسان کامل را به‌عنوان کون جامع دارای همه این مراتب کلام عینی و وجودی تحقق‌یافته در هستی، می‌داند و می‌کوشد نمونه‌ها و مظاهر این مراتب را در وجود انسان نشان دهد.

از دید صدرا همان‌گونه که فایده کلام در مقام تخاطب اعلام ما فی‌الضمیر است و نتایجی چون انگیزش، منع و ردع، آگاهی که بر امر و نهی و خبر مترتب می‌گردد، غرض ثانوی است؛ در موجودات عینی عالم به‌عنوان کلام الهی نیز برخی از موجودات خود غرض اولی و اصلی است؛ یعنی دیگر غرضی ورای خودش ندارد و اصل وجود این موجود و تحقق و حضور آن در عرصه هستی، غرض از آفرینش آن می‌باشد، نه اینکه این موجود پلی باشد برای رسیدن به هدف و قصد دیگر. برخی نیز این‌گونه نبوده و دارای این مرتبه از شرف وجودی نیست. این نوع از کلام عینی الهی اگر هم از آفرینش آن غرضی ورای آن مقصود است، به‌دلیل تلازم وجودی با ایجاد کلام آن غرض هم به ناگزیر محقق می‌شود. سرانجام قسم اخیر کلام الهی است که به‌دلیل مختاربودن و صاحب اراده‌بودن مخاطبان این کلام، تخلف از آن ممکن است. غرض از این کلام گاهی در اثر تخلف و عصیان مخاطب فوت می‌گردد؛ بدین‌ترتیب صدرا تقسیم سه‌گانه از موجودات را سامان می‌دهد و درنهایت این سه مرحله کلام الهی را به‌تبع امر الهی به ابداعی، تکوینی و تشریعی تقسیم می‌کند که به‌دلیل به هم پیوستگی عبارات صدرا، تقطیع آن غیرممکن می‌باشد و نقل تمامی عبارات با حجم

مقاله نامناسب است. بااین‌حال به‌دلیل اینکه برداشت‌هایم از متن، مستند به سخنان صدرا گردد، فقط به نقل کلام ایشان با اندک تلخیص اکتفا می‌کنم و از ترجمه آن درمی‌گذرم و در توضیح متن به همین برداشت مختصر که از پیش گزارش شد، بسنده می‌شود:

... الکلام علی ثلاثة أقسام أعلی و أوسط و أدنی فأعلی الأقسام ما یکون عین‌الکلام مقصودا أولیا بالذات و لایکون بعده مقصود أشرف و أهم منه لکونه غایة لما بعده و هذا مثل إبداعه تعالی عالم أمره بکلمة کن لا غیر و هی کلمات‌الله التامات والإنیات العقلیات التی لاتبید و لاتنقص.

و أوسطها ما یکون لعین‌الکلام مقصود آخر غیره إلا أنه یترتب علیه علی وجه‌اللزوم من غیر جواز الإنفکاک بحسب‌الواقع و ذلک کأمره تعالی للملائکة السماویة والمدبرات العلویة الفلکیة أو الکوکبیة بما أوجب‌الله علیهم أن یفعلوا من‌التدبیرات والتحریکات والأشواق والعبادات والنسک الإلهیة لغایات أخری عقلیة .. و کذلک ملائکة الطبائع الأرضیة والأجسام العنصریة من مدبرات الجبال والبحار والمعادن والسحب والریاح والأمطار فإن أمرالله إذا وصل إلیهم إما بلاواسطة أو بواسطة أمر آخر لابواسطة خلق فإنهم یطیعون أمرالله و لایتمردون و أدناها ما یکون لعین‌الکلام مقصود آخر ولکن قد یتخلف عنه و قد لایتخلف . و فیما لایتخلف أیضا إمکان التخلف والتعصی إن لم یکن هناک عاصم من‌الخطاء والعصیان و هذا کأوامر الله و خطاباته للمکلفین و هم الثقلان الجن والإنس بواسطة إنزال الملک و إرسال الرسول و هما أعنی الثقلین مخلوقان فی عالم‌الأحداث والترکیب و عالم الأضداد والأنداد والتعاند والتفاسد ففی هذا القسم من‌الکلام و هوالأمر بالواسطة یحتمل الطاعة والعصیان فمنهم من أطاع و منهم من عصی و أما الأمر مع عدم الواسطة أو بواسطة أمر آخر فلاسبیل إلا الطاعة فأعلی ضروب‌الکلام هوالأمر الإبداعی . وَ ما أَمْرُنا إِلَّا واحِدَةٌ کلَمْحٍ بِالْبَصَرِ و هو عالم القضاء الحتمی وَ قَضی رَبُّک أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إیاهُ والأوسط هوالأمر التکوینی و هو عالم القدر إِنَّا کلَّ شَیءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ والإنزال هوالأمر التشریعی التدوینی شَرَعَ لَکمْ مِنَ‌الدِّینِ ما وَصَّی بِهِ نُوحاً إن الإنسان الکامل لکونه خلیفةالله مخلوقاً علی صورة الرحمن و هو علی بینة من ربه . توجد فیه هذه‌الأقسام الثلاثة من ضروب الکلام والمکالمة و ذلک لکمال نشأته الجامعة لما فی عالم‌الخلق والأمر ففیه الإبداع والإنشاء و فیه التکوین والتخلیق و فیه التحریک للآلة والتصریف بالإرادة (همو، ۱۹۸۱، ج۷، ص۵ـ۸).

تقسیم سه‌گانه کلام به ابداعی، تکوینی و تشریعی، به‌مقتضای عالم تحقق هریک از این اقسام نشان می‌دهد که تفاوت نگاه صدرا با نگاه متکلمان از زمین تا آسمان و بلکه فراتر از آن است. در تمامی تعاریف یادشده از متکلمان، تصریح شده است که مقصود متکلمان از کلام خداوند بر محور کلام تشریعی می‌چرخد و از دو قسم دیگر در بیان آنان خبری نیست. همین تقسیم سه‌گانه بر پایه عالم تحقق و حضور کلام الهی موجب گردید به کلام الهی به‌حسب سنخ وجود و جایگاه حضور و ظهور آن در هر عرصه‌ای از هستی اسم خاص بدهد:

> **الکلام «قرآن» و هوالعقل البسیط والعلم الإجمالی؛ و «فرقان» و هو المعقولات التفصیلیة و هما جمیعا غیر «الکتاب»؛ لأنّهما من «عالم‌الأمر» و «عالم‌القضاء» و حاملهما «اللوح‌المحفوظ» و «القلم» و «الکتاب» من «عالم‌الخلق والتقدیر» و مظهره عالم القدر الذهنی أو القدر العینی و الأوّلان غیرقابلین للنسخ والتبدیل، لأنّهما فوق‌الزمان؛ بخلاف الثالث، لانّه موجود زمانی و محلّه «لوح قدری» نفسانی و هو «لوح المحو والإثبات»؛ و «الکتاب» یدرکه کلّ أحد و «القرآن» (لایَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)**: کلام خداوند به‌اعتبار سنخ وجود ابداعی آن و حضور و ظهور آن در عالم عقل بسیط و اجمالی؛ یعنی به‌اعتبار این مرحله «قرآن» نامیده می‌شود و به‌اعتبار تفصیل همین اجمال، به آن «فرقان» گویند که این دو غیر از کتاب است؛ چون فرقان و قرآن از عالم امر و عالم قضاست و حامل این دو «لوح محفوظ» و «قلم» است و کتاب از عالم خلق و تقدیر است و مظهر آن عالم قدر ذهنی یا قدر عینی است. گذشته از این، قرآن و فرقان قابل نسخ و تبدیل نیست؛ چون فوق زمان است، بخلاف کتاب که موجود زمانی است که محل آن «لوح محو و اثبات» است؛ ازاین‌رو نسخ و تبدیل در آن راه دارد. فرق دیگر که میان قرآن با کتاب گفته‌اند این است که کتاب را همه می‌توانند درک کنند، ولی قرآن را جز پاکان نمی‌توانند دریافت کنند (همو، ۱۳۷۸، ص۶۲).

از دید صدرا همان‌گونه که کلمات عینی خداوند دارای این مراتب است، کلام مُنزَل باری‌تعالی نیز تمامی این مراتب را دارد و با گذر از این مراحل آنقدر پایین آمده و تنزیل یافته است که درخور فهم بشر گردیده تا انسان‌های عادی بتوانند به‌حسب استعداد و ظرفیت وجودی، دریافت‌هایی از آن بکنند و برای بشر کتاب هدایت و هدایت‌گر باشد:

> **واعلم أنّ‌الکلام المنزّل من عند ربّ‌العالمین له منازل: الأوّل القلم‌الربّانی والثانی اللوح المحفوظ والثالث لوح القدر والسماء الدنیا والرابع لسان جبرئیل؛ تلقاه الرسول‌الأمین ﷺ فی جمیع‌المقامات** (همان، ص۶۲ـ۶۳).

صدرا در مقدمه کتاب **أسرارالآیات**، تفاوت میان کتاب و کلام را روشن‌تر بیان کرده است. از سخنان ایشان دراین‌مورد به چند تفاوت می‌توان پی برد:

> **الفرق بین کلامه تعالی و کتابه، کالفرق بین‌البسیط والمرکب کما مر و قد قیل: إن‌الکلام من عالم‌الأمر، والکتاب من عالم الخلق و إن الکلام إذا تشخص صار کتاباً، کما أن الأمر إذا تشخص صار فعلاً، کما قال «اللّه الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ‌الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَینَهُنَّ» و قوله: «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیئاً أَنْ یقُولَ لَهُ کُنْ فَیکونُ». فالفرق بین‌الکلام والکتاب بوجه، کالفرق بین‌الأمر والفعل، فالفعل زمانی متجدد کما ستعلم، والأمر بریء عن‌التغیر والتجدد، والکلام غیرقابل للنسخ والتبدیل، بخلاف الکتاب: «یمْحُوا اللّه ما یشاءُ وَ یثْبِتُ و عِنْدَهُ أُمُّ‌الْکتابِ». فصحیفة وجود العالم الفعلی الخلقی هی کتاب‌اللّه عزّوجلّ و آیاته أعیان‌الموجودات «إِنَّ فِی اخْتِلافِ اللَّیلِ وَالنَّهارِ ... لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یتَّقُونَ» و أما کلمات‌اللّه التامات، فهی الهویات العقلیة النوریة التی وجودها عین‌الشعور والإشعار والعلم والإعلام و کما أن کتاب‌اللّه مشتمل علی الآیات «تِلْک آیاتُ‌الْکتابِ الْمُبِینِ»** (همو، ۱۳۸۵، ص۱۷).

از این عبارت صدرا چنین تفاوت‌هایی میان کتاب و کلام به‌دست می‌آید: نخست، کلام بسیط است و کتاب مرکب. دوم، کلام از عالم امر و کتاب از عالم خلق است. سوم، کلام غیرقابل نسخ و تبدیل است، به‌خلاف کتاب که چون از عالم خلق است، تبدیل و نسخ در آن راه دارد. از این منظر مطابق بیان صدرا تمامی عرصه‌های عالم خلق و فعل کتاب خداست و هویات عقلی نوری و عالم عقل که وجودشان عین آگاهی و شعور است، کلمات تامات الهی خواهد بود.

پس از اینکه تفاوت کلام و کتاب روشن شد، خوب است به تفاوت قرآن و فرقان به‌تفصیل بیشتر اشاره شود. هرچند پیش از این در کلام صدرا به‌اجمال تفاوت این دو اصطلاح بیان گردید. مرحوم محقق لاهیجی در شرح **رساله مشاعر** بر این است که درباره تفاوت قرآن و فرقان شاید بتوان گفت نظر تحقیقی و آنچه می‌تواند حق مطلب را ادا کند این است که بگوییم قرآن عبارت است از ذات الهی که در آن جمیع صفات مضمحل بوده و فرقان عبارت است از تحقق اسما و صفات الهی با تنوع و تفاوت که خودشان با یکدیگر دارند (لاهیجی، ۱۳۸۶، ص۴۹۸ـ۵۰۰). محقق لاهیجی تفاوت میان قرآن و فرقان را به تفاوت ذات و اسما و صفات برگرداند، درحالی‌که صدرا تفاوت قرآن و فرقان را تنها به‌اجمال و تفصیل در معقولات محض و بسیط برگرداند که ظاهراً به مقام تجلی اسمائی ناظر است،

خواه به‌طور اجمال که قرآن باشد یا به‌طور تفصیل که فرقان باشد، ولی از تعبیر لاهیجی که گفته است: «**فهی مجلی المسمّی الأحدیة**»، می‌توان به جمع میان دو نظر رسید که منظور لاهیجی نیز خود ذات نیست، بلکه به اسماء و صفات مندک در ذات نظر دارد. اگرچه تعبیر وی درابتدا موهم است که گویا نگاه به خود ذات باری مد نظر می‌باشد، ولی این تعبیر که قرآن را مظهر احدیت دانست، روشن می‌کند در نگاه او نیز اسماء و صفات در این مقام منظور است؛ پس درنتیجه قرآن مقام جمع و احدیت اسماء و صفات است و فرقان مقام تفصیل اسما و صفات که از یکدیگر تمایز یافته باشد که می‌شود مقام واحدیت.

نتیجه

مطابق آنچه از سخنان ملاصدرا برمی‌آید، از نگاه وی تمامی کائنات و ممکنات، کلام الهی است که هریک به‌حسب سنخ وجود و به‌مقتضای جایگاه و عالم ظهور و حضورش نام‌های گوناگون می‌گیرد. در عرصه هستی برخی کلام الهی، ابداعی است که شریف‌ترین قسم کلام همین نوع اول می‌باشد. برخی کلام، تکوینی و برخی نیز تشریعی است. تخلف از غرض فقط در این قسم اخیر راه دارد؛ زیرا مخاطب این سنخ از کلام، موجودات مختار و صاحب اراده است و انسان کامل به‌عنوان کون جامع از تمامی مراتب آنچه در هستی به‌صورت کلام الهی تجلی یافته، نمونه و مثال در خود دارد و کلام تشریعی الهی که به‌وسیله پیامبران برای بشر آورده شده است تا راهنمای خلق به‌سوی مراتب متعالی‌تر هستی و دست‌گیر آنان در این سیر وسلوک باشد، درواقع تنزیل‌یافته کلام الهی از عرصه‌های برین هستی است و انسان کامل در اطوار گوناگون آن را تلقی کرده و سرانجام توانسته است در دسترس بشر قرار دهد. از یک منظر تمامی آنچه در هستی وجود دارد، کلام الهی است که به‌حسب تحقق در عالم خلق به آن کتاب گفته می‌شود. اگر همین کلام الهی در مقام جمع یعنی عالم عقول محض، به‌طور اجمال مد نظر باشد، قرآن است و اگر به‌لحاظ تفصیل بدان بنگریم، شایسته است آن را فرقان بنامیم. قرآن و فرقان هردو از عالم امرست و جایگاه قرآن مطابق بیان ملاصدرا، قلم الهی بوده و جایگاه فرقان، لوح محفوظ و جایگاه کتاب، لوح محو و اثبات است.

منابع

۱. تهانوی، محمدعلی؛ کشاف اصطلاحات‌الفنون والعلوم؛ لبنان: مکتبه لبنان ناشرون، ۱۹۹۶م.
۲. جهامی، جیرار؛ موسوعة مصطلحات‌الفلسفه عندالعرب؛ بیروت: مکتبة لبنان ناشرون، ۱۹۹۸م.
۳. حسینی اردکانی، احمدبن‌محمد؛ مرآت‌الأکوان [تحریر شرح هدایه ملاصدرا]؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی ـ میراث مکتوب، ۱۳۷۵.
۴. خوری شرتونی، سعید؛ أقرب‌الموارد؛ تهران: انتشارات اسوه، ۱۳۷۴.
۵. دهخدا، علی‌اکبر؛ لغت‌نامه؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۱.
۶. رازی، فخرالدین؛ البراهین در علم کلام؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
۷. رازی، فخرالدین؛ محصّل افکارالمتقدمین والمتأخرین من‌العلماء والحکماء والمتکلمین؛ مصر: مکتبة‌کلیات الأزهریه، [بی‌تا].
۸. ربانی گلپایگانی، علی؛ ماهو علم‌الکلام؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۶.
۹. شیرازی، صدرالدین؛ أسرارالآیات؛ تهران: نشر حکمت، ۱۳۸۵.
۱۰. ـــــ ؛ الحکمة‌المتعالیه؛ بیروت: دار احیاءالتراث العربی، ۱۹۸۱م.
۱۱. ـــــ ؛ الشواهدالرّبوبیة؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰.
۱۲. ـــــ ؛ المبدأ والمعاد؛ قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۳. ـــــ ؛ المظاهر الالهیه؛ تهران: بنیاد حکمت الهی صدرا، ۱۳۷۸.
۱۴. ـــــ ؛ مفاتیح‌الغیب؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
۱۵. طوسی، ابی‌جعفر محمدبن‌حسن؛ تمهیدالأصول فی علم‌الکلام؛ قم: نشر رائد، ۱۳۹۴.
۱۶. طوسی، نصیرالدین؛ تجریدالإعتقاد [همراه با شرح علامه حلّی]؛ قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۳۵ق.
۱۷. غزالی، ابوحامد محمد؛ الإقتصاد فی‌الإعتقاد؛ بیروت: دارالأمانه، ۱۹۶۹م.
۱۸. فیاض لاهیجی، ملاعبدالرزاق؛ گوهر مراد؛ تهران: سایه، ۱۳۸۳.
۱۹. لاهیجی، ملامحمدجعفر؛ شرح رسالةالمشاعر؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۶.